

واکاوی زمینه‌های ناسازواری در روابط ایران و عربستان بر پایه نظریه سازه‌نگاری

افشین متقی*

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۳/۱۷ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۲/۲۴)

چکیده

ایران و عربستان سعودی با توجه به مختصات ژئوپلیتیک و ویژگی‌های جغرافیایی خود، دو کشور مهم و تعیین‌کننده در منطقه به‌شمار می‌آیند. این دو کشور، تقریباً از دهه ۱۹۵۰ به این سو، یکدیگر را به عنوان یک رقیب در نظر گرفته‌اند. تنش و ناسازواری میان این دو کشور، پس از پهلوی دوم شکل جدی‌تری گرفت و به دلیل متقارن بودن حوزه‌های نفوذ این دو کشور در منطقه، ایران و عربستان سطح پیوسته‌ای از تنش را میان خود تجربه کرده‌اند. رقابت ایران و عربستان، زمینه‌ی گسترده‌ای را در برمی‌گیرد. این زمینه‌ی رقابت در کنار شماری از عوامل مادی و معنوی سبب بروز تنش و تیرگی در روابط تهران - ریاض شده است. ایران، به‌ویژه پس از رخداد انقلاب اسلامی در پی نفوذ در میان کشورهای مسلمان منطقه است و به دلیل خاستگاه ایدئولوژیک شیعی خود با ایدئولوژی وهابیت عربستان ناهمسازی دارد. از این گذشته، پیوستگی‌های ژئوپلیتیک و رقابت در منطقه بر پایه کسب قدرت و هژمونی نیز بر رویارویی این دو کشور افزوده است. پژوهش حاضر، از لحاظ روش‌شناسی توصیفی-تحلیلی است و بر پایه‌ی نظریه‌ی سازه‌نگاری می‌کوشد تا به واکاوی مهمترین دلایل ناسازواری در روابط میان ایران و عربستان بپردازد. بر پایه نتایج این تحقیق، به‌نظر می‌رسد که فقدان سه شاخص «هنجار»، «انگاره» و «هویت» مشترک در میان ایران و عربستان، در کنار رقابت و قدرت بر بنیاد ژئوپلیتیک، از عوامل مهم ایجاد تنش در روابط تهران - ریاض به‌شمار می‌رود.

واژگان کلیدی: ایران، عربستان، نظریه سازه‌نگاری، هویت.

مقدمه

ایران و عربستان همواره به عنوان دو کشور و دو قدرت تأثیرگذار جهان اسلام، در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس مطرح بوده‌اند و هر کدام بنا به دلایلی، نقشی برتر برای خود در روند تحولات منطقه‌ای قائل می‌باشند. با این حال، روابط بین دو کشور از زمان پهلوی اول تاکنون همواره با نوساناتی توأم بوده است (Alvandi, 2012: 369-370). عربستان به دلیل ساختار خاص اجتماعی و فرهنگی خود، از دیگر کشورهای خاورمیانه و حتی کشورهای همسایه آن در حوزه جنوبی خلیج فارس متمایز می‌باشد. ساختارهای خاص قبیله‌ای و عشیره‌ای که به پدید آمدن فرهنگی خاص منتهی شده است، همراه با آموزه‌های عمیقاً سنتی و مذهبی و نیز سیطره افکار و ایده‌های سلفی در قالب «وهابیت»، به جامعه عربستان ترکیب منحصر به فردی بخشیده است. حدود یک چهارم ذخایر اثبات شده نفت جهان (در حدود ۲۶۲ میلیارد بشکه) در اختیار عربستان قرار دارد و از این منظر، شرایط سیاسی و ثبات یا ناامنی در این کشور نفت خیز از اهمیت زیادی برای قدرت‌های بزرگ به ویژه ایالات متحده آمریکا برخوردار می‌باشد (Guffey, 2009: 43). «ویژگی‌های منحصر به فرد و ممتاز ایران از لحاظ ژئوپلیتیکی و استراتژیک نیز بر همگان آشکار است و حتی می‌توان اذعان کرد که موقعیت و مختصات ویژه‌ی ایران در میان کشورهای منطقه و حتی عربستان، برجسته‌تر است» (اخوان کاظمی، ۱۳۷۹: ۱۱۶). بنابراین، ایران و عربستان سعودی با توجه به ظرفیت‌ها و ویژگی‌های خود، دو کشور مهم و تعیین کننده در منطقه محسوب می‌شوند. پیروزی انقلاب اسلامی نه تنها از اهمیت روابط دو کشور نکاست، بلکه روابط دو کشور را با حساسیت خاصی همراه کرد و به آن پیچیدگی فوق‌العاده‌ای بخشید.

از همان ابتدای پیروزی انقلاب، سوءظن اعراب حوزه خلیج فارس نسبت به آنچه که آن را تلاش جمهوری اسلامی برای صدور «انقلاب شیعی و ایدئولوژی ضد غربی» می‌دانستند، در واکنش آنها به جمهوری اسلامی نوپا در ایران هویدا بود. دو سال پس از پیروزی انقلاب، کشورهای مذکور با تشکیل شورای همکاری خلیج فارس به طور عملی در جهت مقابله و رفع نگرانی از بابت حضور یک ایران جدید در منطقه گام برداشتند. نمونه این تقابل را می‌توان در موضع‌گیری‌ها و کمک‌های مالی برخی از کشورهای عربی خلیج فارس به ویژه عربستان سعودی در جنگ هشت ساله عراق علیه ایران به رژیم صدام جست‌وجو نمود (آقایی و احمدیان، ۱۳۸۹: ۱۳). روی هم رفته روابط ایران و عربستان بویژه پس از انقلاب اسلامی، چندان

دلگرم کننده نبوده است. روش تحقیق در این پژوهش، از لحاظ ماهیت بنیادی و از لحاظ روش، توصیفی-تحلیلی است. شیوه گردآوری اطلاعات نیز بر اساس روش کتابخانه‌ای قرار دارد که با مراجعه به کتاب‌ها، مقالات، روزنامه‌ها، اینترنت و... اطلاعات لازم فیش‌برداری و تنظیم شده است. با بررسی عوامل تنش در رابطه میان ایران و عربستان، پرسش بنیادی این پژوهش آن است که چه عواملی سبب بروز تنش و ناسازواری میان ایران و عربستان شده است؟ بر پایه روش‌شناسی این پژوهش، این فرضیه در ذهن تداعی می‌شود که به نظر می‌رسد بر پایه نظریه سازه‌انگاری، می‌توان عوامل تنش در روابط این دو کشور را در ناهمسازی و تقابل انگاره‌ها، هویت و هنجارهای مشترک جستجو کرد.

بنیادهای نظری تحقیق

الف) نظریه‌ی سازه‌انگاری: سازه‌انگاری^۱ از جمله نظریات دارای هستی‌شناسی ضد ماتریالیستی^۲ است که با رویکردی انتقادی معتقد است رویکردهای خردگرا به دلیل کم‌توجهی به عنصر فرهنگ و مجموع انگاره‌ها^۳ در تحلیل مسائل پیرامون دچار نقصان می‌باشند و برای تفسیری جامع از عرصه بین‌الملل باید انگاره‌ها، قواعد، هنجارها و فرهنگ را نیز دخیل دانست (Lupovici, 2009: 18). از دیدگاه سازه‌انگاران نظام بین‌الملل متشکل از توزیع انگاره‌ها است تا توزیع توانمندی‌های مادی و اولویت در مناظره ماده و معنا، متعلق به انگاره‌ها و اندیشه‌ها است. بعد هستی‌شناختی که از جمله گزاره‌های مهم فرانظری سازه‌انگاری است، شامل سه گزاره مهم و بنیادین است:

۱- ساختارهای فکری به اندازه ساختارهای مادی اهمیت دارند؛

۲- گزاره‌ی هویت‌ها هستند که به منافع و کنش‌ها شکل می‌دهند؛

۳- کارگزاران و ساختارها متقابلاً به هم شکل می‌دهند (هادیان، ۱۳۸۲: ۹۱۹).

از این روی، سازه‌انگاری قائل به دیدگاه بینابینی است؛ یعنی از یک سو به نقش ایده‌ها، ذهنیات، قواعد، هنجارها، فرهنگ و رویه‌ها توجه دارد و از سوی دیگر نقش عوامل مادی و فیزیکی را نیز کاملاً مردود نمی‌داند. به سخن دیگر، این نظریه بر آن است که نمی‌توان روابط میان دولت‌ها و سیاست بین‌الملل را در حد یک سلسله تعاملات و رفتارهای عقلانی و در

1. Constructivism
2. Non-Materialistic Ontology
3. Images

چارچوب‌های صرفاً مادی و فیزیکی در سطوح ملی و بین‌المللی تقلیل داد، بلکه باید به عوامل ناشی از نقش انگاره‌ها، قواعد و هنجارها در شکل‌دهی روابط بین‌الملل در کنار ساخت مادی آن توجه داشت و در رابطه با تأثیر هنجارها، ذهنیت و عوامل فکری در شکل‌دهی به رفتار کنشگران، جایگاه ویژه‌ای را برای هویت، ذهنیت، هنجارها و انگاره‌ها و بویژه فرهنگ قائل شد (Philpott, 2011: 32). روی‌هم رفته، می‌توان گفت که سازه‌انگاری با هستی‌شناسی معناگرایانه‌ی انتقادی و معرفت‌شناسی اثبات‌گرایانه، روندی متفاوت به نظریات پیشین داده است؛ بدین صورت که با فاصله‌گیری از دیدگاه مادی-عینی‌گرا و علمی-خردگرایی و همچنین دوری از مشی فلسفی و ذهنی، روندی انتقادی در پیش گرفت و اذعان کرد که بایستی در کنار ساختارهای مادی به ساختارهای معرفتی نیز توجه شود (شفیعی و رضایی، ۱۳۹۱: ۸۱).

با پایان جنگ سرد، رفتار خارجی بسیاری از بازیگران عرصه روابط بین‌الملل تغییر کرد. فروپاشی شوروی علاوه بر ایجاد تغییر در ساختار نظام بین‌الملل موجب شکل‌گیری فضای جدید در مناطق جهان شد، این فضای جدید آرایش سیاسی متفاوتی از دوران جنگ سرد را به دنبال داشت که موجب پدید آمدن خلاء قدرت، وقوع جنگ‌های داخلی و منطقه‌ای، خیزش هویت‌های خاص گرایانه و اهمیت یافتن نقش هنجارها، ارزش‌ها و انگاره‌ها در مناسبات بین‌المللی شد. از طرف دیگر ساختار قدرت که در دوران جنگ سرد مبتنی بر نقش آفرینی قدرت‌های بزرگ و چگونگی رقابت آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی بود، در دوره نوین با تغییراتی اساسی روبرو شد؛ به گونه‌ای که مؤلفه فرهنگی، قومی، ارزشی و انگاره‌ای که تشکیل‌دهنده هویت می‌باشند از اهمیت بیشتر و تعیین‌کننده‌تری برخوردار شده‌اند. این رویه، سازه‌انگاری را قادر ساخته تا موازینی را از مکاتب و رهیافت‌های مختلف برگرفته و ضمن رد برخی پایه‌های مکاتب، بعضی موازین آنها را بپذیرد. اگر مکتب رئالیسم، مادی‌گرا و مکتب ایدئالیسم معناگراست، سازه‌انگاری راهی میانه را برگزیده که تلفیقی از آن دو باشد؛ یعنی وجوهی از برداشت مادی گرایانه و مواردی از برداشت معناگرایانه در آن حضور داشته باشد. اگر پوزیتویویست‌ها قائل به قابل شناخت بودن پدیده‌ها و مناسبات انسانی و طبیعی هستند و پست‌پوزیتویویست‌ها در قبال آنها صف‌آرایی کرده و از غیر قابل‌شناسایی بودن حقیقت سخن می‌گویند، سازه‌انگاران باز هم موضعی میانه می‌گیرند و درباره امکان و عدم امکان شناخت حقیقت و پدیده‌ها استدلال می‌کنند. به عبارت دیگر آنها بر ابعاد مادی و غیر مادی حیات اجتماعی تأکید دارند (مشیرزاده، ۱۳۹۰: ۲۳۵). سازه‌انگاران قدرت را صرفاً در عوامل مادی

خلاصه نمی‌نمایند و بر قدرت ایده‌ها و اندیشه‌ها تأکید دارند. برای سازهانگاران سازه‌های تمدنی، عوامل فرهنگی، هویت‌های دولتی و غیره همراه با اینکه چگونه به منافع دولت‌ها و الگوهای برآیندها شکل می‌دهند، مهم است. مجموعه این عوامل، نوعی جهان‌بینی ایجاد می‌کنند و بر الگوهای تعامل بین‌المللی اثر می‌گذارند.

بنابراین، با مطرح شدن نقش عوامل غیرمادی و هویت‌ساز، زمینه تحلیل جدیدی در عرصه روابط بین‌الملل به وجود آمد که در قالب نظریه سازهانگاری معنا و مفهوم پیدا می‌کرد. در حقیقت هویت در کانون رهیافت سازهانگاری است؛ آنها اموری رابطه‌ای‌اند و باید به عنوان مجموعه‌ای از معانی تلقی شوند که یک کششگر با در نظر گرفتن چشم‌انداز دیگران یعنی به عنوان یک ابژه اجتماعی به خود نسبت می‌دهد (Wendt, 1994: 348). بدین ترتیب این دولت‌ها هستند که ماهیت نظام بین‌الملل را تعیین می‌کنند. اما آنچه دولت‌ها انجام می‌دهند، وابسته به این است که هویت و منافع آنها چیستند. هویت و منافع نیز تغییر می‌کنند، این تغییر هویت‌ها هم به دولت‌ها و هم به هویت نظام بین‌الملل مربوط می‌شود. در نتیجه آنچه اهمیت می‌یابد، این نکته است که هویت و منافع چگونه ساخته می‌شوند (Weber, 2001: 60). برای فهم هویت‌ها و هنجارها نیز بررسی معانی بین‌الذلهانی لازم است (Zehfuss, 2001: 4). سازهانگاری نه تنها از آن جهت که فهم نوینی از روابط بین‌الملل در بعد محتوایی به ما می‌دهد، اهمیت دارد؛ بلکه از آن جهت که کوششی در حوزه‌ی فرانظری است، اهمیت ویژه دارد. این مکتب در چهارچوب معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی به درک جدیدی از واقعیت می‌رسد و با برهم زدن مرز میان برساخته و واقعیت عینی از یک سو و واقعیت و ارزش‌ها از سوی دیگر، شیوه تحلیلی جدیدی را ارائه می‌دهد. در این مکتب هویت‌ها پایه و اساس منافع هستند و میان منافع ملی و هویت رابطه تنگاتنگی وجود دارد که جهت‌گیری دو کشور را به هم مشخص می‌کند.

کشگران در معانی جمعی هویت کسب می‌کنند و این هویت به عنوان خصوصیت کشگران بین‌المللی گرایش‌های انگیزشی و رفتاری آنها را به وجود می‌آورد (Wendt, 1999: 229). بر پایه این نظریه، اقدامات بازیگران را هنجارها و انتظارات یکسان نسبت به رفتار مناسب و ارزش‌ها هدایت می‌کنند. از این دیدگاه، بازیگران بر مبنای هنجارها تصمیم‌گیری کرده و بر مبنای پیشینه عوامل ذهنی، تجربه فرهنگی تاریخی و مشارکت نهادها سیاست‌گذاری می‌کنند و هویت بازیگران در جریان تعامل‌های شکل گرفته میان آنها و نظام معنایی به وجود آمده در پی آن، شکل گرفته که منافع و سیاست خارجی آنها را نسبت به هم شکل داده است.

با توجه به آنچه گفته شد، در این تحقیق تنش در روابط میان ایران و عربستان را بر پایه‌ی فقدان سه شاخص «ذهنیت»، «هنجار» و «هویت» مشترک بررسی خواهیم کرد که از شکل‌گیری یک «فرهنگ» مشترک میان این دو کشور جلوگیری کرده است و در کنار عوامل مادی و نهادی دیگر، مانع از شکل‌گیری روابط دوستانه میان تهران و ریاض شده است.

تاریخ روابط ایران و عربستان

عبدالعزیز بن عبدالرحمن بن فیصل بن ترکی در سال ۱۳۰۰ه.ش (۱۹۱۲م) حکومتی را در نجد پایه‌ریزی کرد و خود را سلطان نجد و ملحقات آن نامید، وی همچنین در سال ۱۳۰۴ه.ش به قسمت حجاز نیز حمله برد و توانست پادشاه حجاز ملک‌علی را شکست دهد و با سرنگونی دولت هاشمیه (شریف حسین و فرزندانش) تقریباً تمام عربستان امروزی را تحت سیطره خود درآورد. این کشور جدید ابتدا «پادشاهی حجاز و نجد و ملحقات آن» نامیده شد و در سال ۱۳۵۱ه.ق برابر با ۱۹۳۲م، با کامل کردن حکومت سعودی‌ها بر کل شبه جزیره، به عنوان پادشاهی عربی سعودی نامگذاری گردید (احمدی، ۱۳۸۶: ۳۶). از این دوره به بعد، عربستان به عنوان یک واحد سیاسی مستقل و در قالب یک کشور شناخته شد. در ادامه به بررسی روابط ایران و عربستان از دوره پهلوی اول تا پس از انقلاب اسلامی خواهیم پرداخت.

الف) دوره پهلوی اول: ایران در اوایل قرن چهاردهم هجری دچار تحول سیاسی گردید؛ رضاخان که در سال ۱۲۹۹ه.ش توانسته بود قدرت را به دست بگیرد، در سال ۱۳۰۴ه.ش سلسله قاجار را منقرض نمود و خود تاج پادشاهی را بر سر نهاد و سلسله پهلوی را پایه‌ریزی نمود. از طرف دیگر عربستان نیز در همین دوران دارای تحول شد. بنابراین می‌توان گفت در ابتدای قرن چهاردهم هجری شمسی دو حکومت جدید در دو کشور مهم منطقه خلیج فارس به وجود آمدند که روابط این دو کشور نیز به همین خاطر از سر گرفته شد. دولت سعودی برای افزایش ارتباط با ایران، با ارسال تلگراف به پادشاه ایران، سلطنت رضاشاه را به وی تبریک گفت (Guffey, 2009: 10). در این دوران سعودی‌ها در صدد گسترش رابطه با کشورهای همسایه برای به رسمیت شناخته شدن دولت خود بودند. حکومت ایران در سال ۱۹۲۹م برابر با ۱۳۰۸ه.ش دولت حجاز و نجد و ملحقات آن را به رسمیت شناخت و با پیامی از طرف رضاشاه، پادشاهی ملک عبدالعزیز را به وی تبریک گفت و از بهبود روابط بین دو کشور ایران و عربستان (پادشاهی حجاز و نجد و ملحقات آن) ابراز خرسندی نمود. یکی از عواملی که موجب تأخیر در به

رسمیت شناختن دولت حجاز و نجد از سوی ایران شده بود، قرارداد ۲۰ می ۱۹۲۷ میلادی بین انگلیس و ابن سعود بود که در آن به مسئله برقراری روابط دوستانه و مسالمت آمیز میان ابن سعود و بحرین، کویت، قطر و عمان پرداخته شده بود. همچنین دولت ایران طی نامه‌هایی از پادشاه عربستان می‌خواست تا نسبت به ترمیم قبور ائمه شیعیان در بقیع اقدامات لازم را مبذول نماید؛ ولی این درخواست رد می‌شد (محقق، ۱۳۷۹: ۵). روی هم رفته، می‌توان گفت که چارچوب کلی رابطه ایران و عربستان در دوره پهلوی اول، از ثبات نسبی برخوردار بود و عربستان به دلیل برتری نسبی ایران در منطقه، سعی در ایجاد رابطه‌ای آرام و بدون مناقشه با ایران بود.

ب) دوره پهلوی دوم: در زمان پادشاهی محمدرضا پهلوی، «حکومت عربستان در دست عبدالعزیز بن سعود بود که توانسته بود با شکست دادن هاشمی‌ها به حکومت نجد و حجاز دست یابد و پادشاهی السعودیه العربیه را تأسیس نماید» (James and Fawaz, 2010: 7). این دوره همراه با بروز تنش و تعارض در روابط تهران-ریاض شد. یکی از مهم‌ترین دلایلی که بین دو کشور مسئله و مشکل ایجاد می‌نمود، مشکل حاجیانی بود که از طرف ایران به این کشور برای انجام فریضه حج اعزام می‌شدند و وهابی‌ها با برخورد بد با ایرانیان شیعه، دولت ایران را مجبور به ترک ارتباط با دولت سعود می‌کردند. این مسئله با ادامه توهین حاکمان عربستان به زائران ایرانی شدت بیشتری یافت تا جایی که سبب شد روابط سیاسی و اقتصادی بین دو کشور به مدت چهار سال قطع شود (Ekhtiari and Others, 2011: 33). اما شاه عربستان در سال ۱۳۲۷ه.ش با ارسال نامه‌ای به دولت ایران خواستار از سرگیری روابط شد و با موافقت شاه ایران روابط بین دو کشور دوباره برقرار شد و اعزام زائرین ایرانی به عربستان نیز قانونی گردید. یکی دیگر از اختلافات بین ایران و عربستان، مسئله اسرائیل بود؛ ایران اسرائیل را به عنوان دوست خود پذیرفته بود و با این کشور رابطه سیاسی و ارتباطی برقرار نموده بود. دولت عربستان در زمان ملک سعود در مورد اسرائیل موضع خصمانه‌ای اتخاذ نکرد، ولی با قدرت گرفتن فیصل بن عبدالعزیز، موضع عربستان در این موضوع نیز تغییر کرد و عربستان به یکی از مخالفان اسرائیل تبدیل شد و به همین جهت بین دو کشور در این مسئله اختلاف به وجود آمد. یکی دیگر از موارد مناقشه بین دو کشور عربستان و ایران، مناقشه بر سر نام خلیج فارس بود؛ در زمان رضاشاه و محمدرضاشاه، رسانه‌های عربستانی و دیگر کشورهای عرب منطقه، گهگاهی نام مجعولی را به جای خلیج فارس در مطالب خود ذکر می‌کردند که با اعتراض ایران مواجه می‌گشت. مسائل دیگری از جمله بحرین نیز بر دامنه اختلافات ایران و عربستان می‌افزود، اما با

وجود تنش‌های نسبتاً چشمگیر در روابط سیاسی، این دو کشور دارای روابط تجاری خوبی به‌ویژه در زمینه نفت بودند (Guffey, 2009: 12).

ج) پس از انقلاب اسلامی: با بروز انقلاب اسلامی در ایران و شکل‌گیری اسلام سیاسی شیعی، دو عامل داخلی و خارجی سبب شد تا روابط ایران و عربستان بیش از هر دوره دیگری تنش‌زا شود؛ الف) حکومت سیاسی شیعه در ایران؛ ب) از دست رفتن حوزه نفوذ آمریکا در ایران و روی آوردن به عربستان (Ackerman, 2013: 3). در یک دوره تاریخی و طی جنگ تحمیلی، روابط ایران با کشور عربستان و به دلیل پان‌عرب‌سزم و حمایت از عراق و همچنین مقابله با انقلاب اسلامی نوپا، تیره بود. حمایت‌های مالی عربستان به صدام سبب شد تا وی به تقویت هر چه بیشتر نظامی و مالی پردازد و آنها را علیه ایران به کار برد. پس از پایان یافتن جنگ و دوران سازندگی ثبات و آرامش نسبی در رابطه ایران و عربستان حکمفرما بود، اما سیاست‌های گرایش به آمریکا از سوی عربستان و ادامه سیاست‌های مداخله‌جویانه به‌ویژه در خلیج فارس و تلاش برای جایگزین شدن به جای ایران در فروش نفت و وهابی‌گری و مسئله هسته‌ای ایران، باز هم روابط این دو کشور را به سمت تیرگی کشاند.

اهمیت ژئوپلیتیکی عربستان

الف) اهمیت استراتژیک

قرار گرفتن عربستان در میان دو آبراه مهم جهان - خلیج فارس و دریای سرخ - به این کشور موقعیت ژئوپلیتیکی خاصی بخشیده است، اما استفاده از هر دو آبراه یاد شده، مساوی است با عبور از تنگه هرمز و تنگه باب‌المندب تحت نفوذ ایران و یمن قرار دارند (آقای، ۱۳۶۸: ۳۹). در راستای همین مسأله، عربستان سعودی در پی یافتن مسیرهایی جهت جایگزین نمودن تنگه هرمز برای صدور نفت است؛ چرا که این کشور روزانه ده میلیون بشکه نفت از این راه صادر می‌نماید. در پی این موضوع، از سال ۱۹۷۵، این کشور سه طرح ساختمان خط لوله نفتی را برای این منظور اعلام کرد و هم‌زمان، مبادرت به سرمایه‌گذاری کلان در طرح گسترده تأسیس پایگاه نظامی در سواحل خلیج فارس نمود (آشتی، ۱۳۹۱: ۱۹).

ب) اهمیت فرهنگی و اعتبار بین‌المللی

گذشته از موقعیت جغرافیایی ویژه، عربستان به لحاظ فرهنگی نیز اهمیت شایانی دارد. برخاستن دین اسلام از شبه جزیره عربستان و قرار داشتن بیت‌الله‌الحرام در مکه و آرامگاه

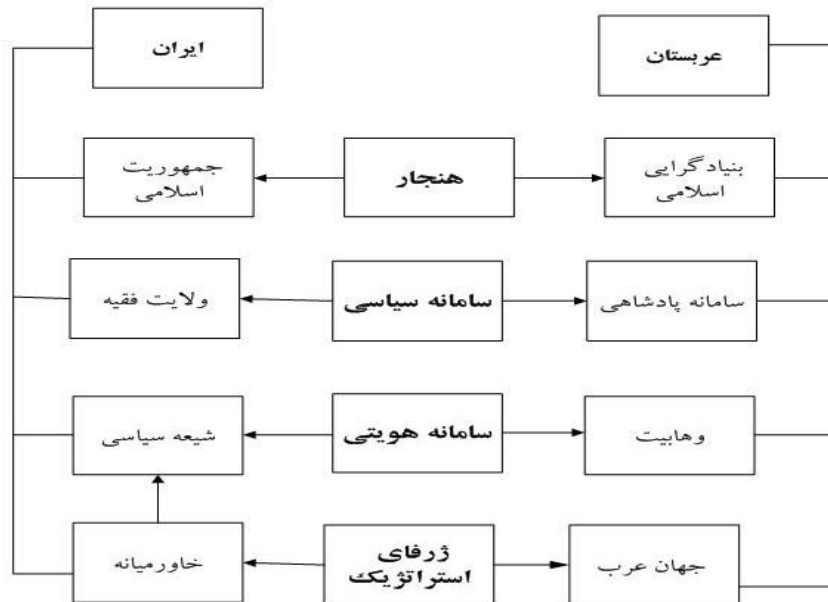
حضرت محمد(ص) در مدینه، کشور فعلی عربستان را از نظر تاریخی، در موقعیتی قرار داده است که در نظر بسیاری از مسلمانان جهان، به خصوص مسلمانان خارج از منطقه خلیج فارس، جلوه گاه اسلام است. در سراسر سال، میلیون‌ها نفر از مسلمانان جهان، این اماکن متبرکه را زیارت می‌کنند. حکام سعودی ضمن این که سالانه مبالغ هنگفتی از این بابت به دست می‌آورند، نقش میزبان مسلمانان و نگهداران امین حرمین شریفین را نیز بازی کرده، از این طریق برای حاکمیت خود اعتبار و امتیاز تحصیل می‌کنند. این کشور با بهره‌گیری از تبلیغات گسترده در میان مسلمانان، از پرستیژ بین‌المللی مناسبی برخوردار گردد. برای مثال، ملک فهد در مراسمی، خویش را به عنوان خادم‌الحریمین شریفین معرفی نمود (عزتی، ۱۳۹۰: ۹۷). این گونه برنامه‌های تبلیغی، به حاکمان سعودی این امکان را می‌دهد تا در راستای جلب نظر مسلمانان و نیل به نقش رهبری جهان غرب موفق‌تر عمل کنند. حضور زائران خانه کعبه در این مکان، از یک سو به لحاظ مادی مبالغ هنگفتی را به خزانه دولت وارد می‌سازد و از سوی دیگر، از نظر فرهنگی، احتیاج کشورهای مسلمان به این مکان مقدس از دیدگاه مذهبی، بینشی همراه با احترام برای عربستان سعودی به ارمغان آورده است (بحرانی، ۱۳۸۱: ۱۴۵).

ج) ژئوپلیتیک انرژی

مهمترین مؤلفه ژئوپلیتیکی کشور عربستان، وجود ۲۵٪ منابع نفت کل جهان در این کشور است؛ به گونه‌ای که عربستان می‌تواند روزانه ۱۲ میلیون بشکه، نفت تولید کند و به این وسیله بازار نفت جهان را در اختیار گیرد (Lustick, 2013). این قدرت تولید، در سطح منطقه‌ای و جهانی به این کشور امکان داده است که در قیمت‌گذاری نفت و به طور کلی تولید، توزیع و مصرف آن، نقش خاصی را ایفا کند. ذخایر نفت عربستان، حدود ۱۶۰ میلیارد بشکه تخمین زده شده است که شامل ۴/۱ ذخایر موجود دنیا و بیش از ۳/۱ درصد از کل ذخیره اپک می‌شود. ذخایر نفت این کشور را ۲۵۰ میلیارد بشکه نیز برآورد کرده‌اند (Lustick, 2013: 2). تولیدات نفتی عربستان، سالانه در اواخر دهه ۱۹۸۰، به مقدار ۲ میلیارد بشکه نفت بود که بعد از حمله عراق به کویت در ۱۹۹۰ افزایش یافت. در سال ۱۹۹۹، عربستان سعودی ۱/۳ میلیارد بشکه نفت تولید کرد که بیشترین تولید نفت توسط یک کشور در جهان محسوب می‌شود (Wallerstein, 2012: 4). در ادامه، به بررسی مهمترین عوامل چالش‌برانگیز و تنش‌زا در روابط ایران و عربستان بر پایه نظریه سازه‌نگاری و سه شاخص «ذهنیت»، «انگاره» و «هنجار» مشترک خواهیم پرداخت و نشان خواهیم داد که چگونه فقدان این سه شاخص معرفت‌شناختی در کنار دیگر عوامل مادی (همچون رقابت در چارچوب قدرت) سبب شده است تا

تنش میان این دو کشور شدت یابد. بر این اساس، می‌توان چارچوب تحلیلی و مدل مفهومی پژوهش حاضر را به صورت زیر تبیین کرد؛

شکل شماره ۱) زمینه‌های هنجاری، هویتی، سیاسی و ژئوپلیتیک در ناسازواری ایران و عربستان (مدل از نگارنده)



یافته‌ها و تجزیه و تحلیل

الف) تنش در رابطه ایران و عربستان بر پایه نظریه سازه‌انگاری

تنش در روابط ایران و عربستان را بر پایه نظریه سازه‌انگاری و بر اساس سه شاخص «هنجار»، «انگاره» و «ذهنیت» مشترک می‌توان بررسی کرد. بر این اساس باید گفت که شماری از رخدادهای سبب شده است تا باورها و هویت‌های این دو کشور نسبت به یکدیگر تغییر کند و از این طریق قواعد و هنجارهای قوام بخش، در رویه‌های سیاسی آن‌ها از میان برود. از جمله رخدادهایی که ذهنیت، هنجار و انگاره مشترک ایران و عربستان را خدشه‌دار کرده است و سبب بروز تنش و ناهنجاری در روابط این دو کشور گردیده، به عوامل زیر می‌توان اشاره کرد:

دولت- ملت تثبیت‌نشده: کشورهای عرب حوزه خلیج فارس و به‌ویژه عربستان هنوز نتوانسته‌اند بر اساس مولفه دولت- ملت قوام یابند (میرحیدر، ۱۳۹۱: ۴۳). این مسئله سبب شده

است تا چارچوب هویتی این کشور با ایران که دارای بن‌مایه‌های دولت-ملت قوی و تاریخی است، با تعارضاتی روبرو گردد. اسلام سیاسی با هویت شیعی، بیشترین تأثیرگذاری خود را در منطقه خلیج فارس نشان داده است. چرا که در این منطقه، شاهد وجود حکومت‌ها و کشورهای هستیم که نه تنها از نظر تاریخی با تعریف متعارف و سنتی دولت-ملت فاصله دارند، بلکه با وجود تلاش‌های انجام شده برای دولت-ملت‌سازی از سوی دولت‌های استعمارگر، به علت مصنوعی بودن بافت جمعیتی و ناهمگنی، بیشترین استعداد را برای پذیرش اسلام سیاسی در میان گروه‌های شیعی که توسط دولت‌های مرکزی خلیج فارس مورد سرکوب و بی‌توجهی قرار گرفته‌اند، دارا می‌باشد. عربستان سعودی دارای برخی ویژگی‌های خاص می‌باشد که به علت وجود حکومت و نظام اقتدارگرا، این ویژگی‌ها به جای فرصت‌سازی در جهت افزایش وحدت ملی، سبب تضعیف وحدت ملی شده است. جامعه داخلی عربستان دارای تنوع قبیله‌ای فراوانی می‌باشد که این امر خرده هویت‌های مختلفی را در درون جامعه این کشور ایجاد کرده است و بنابراین ظاهراً دارای هویت ملی ارائه شده از سوی دولت است (Sciolino, 2011). این هویت ملی ساختگی که با دخالت قدرت بر ساخته شده است و از پیشینه تاریخی عمیق رنج می‌برد، سبب شده است تا عنصری به نام ذهنیت مشترک نیز در جامعه عربستان و به‌ویژه در مجاری قدرت این کشور کم‌رنگ و ناپایدار گردد. این ذهنیت مغشوش و چند تکه، خود را در مواجهه با یک رقیب منطقه‌ای جدی و منسجم می‌یابد و به ناچار به جای گفتگو و تعامل به کارشکنی مواجه روی می‌آورد.

وهابیت: برجسته کردن وهابیت به عنوان یک آرمان و علت وجودی در کشور عربستان و ضدیت پر دامنه آن با اسلام شیعی، یکی از مهمترین عواملی است که سنگینی خود را بر روابط این کشور با ایران انداخته است. جریان وهابیت ریشه در جریان‌های مذهبی گذشته در تاریخ اسلام دارد. روحیه‌ها، روش‌ها و عقاید آن چیز جدید و بی‌سابقه‌ای نیست. تنها تفاوت در این است که در وضعیت مناسب جغرافیایی و اجتماعی و سیاسی نجد، آنها برخلاف جریان‌های قبلی توانستند روی کاری بیابند. در حال حاضر نیز در سطح جهان اسلام این نوع روحیه‌ها، بینش‌ها و خط‌مشی‌ها که آکنده از جزمیت و جمود، قشری‌گری و سطحی‌نگری و جزئی و فرعی‌نگری است، بشدت رایج است. «وهابیان با هرگونه گرایش‌های عقلی، فلسفی و منطقی و تصوف و عرفان و تأویل و تفسیر قرآن و با هر روش و شیوه‌ای که از ظاهر فراتر روند، مخالف هستند و آنها را به عنوان بدعت تحریم می‌کنند» (Encyclopædia Britannica, 2012). هرچند

که از زمان به قدرت رسیدن ابن سعود در دهه سوم قرن حاضر تا پیروزی انقلاب اسلامی ایران تغییرات مهمی در تاریخ وهابیت رخ داده است. این آیین خشک، متحجر، بنیادگرا و ارتجاعی که نمی‌توانست در ابعاد داخلی و بین‌المللی پاسخگوی نیازهای زمان و حل مشکلات دولت تازه تأسیس سعودی باشد، بتدریج عقب‌نشینی کرد و محافظه‌کاری را در پیش گرفت. اولین نقطه عطف این عقب‌نشینی و تجدیدنظرطلبی، به دوران حکومت ابن سعود تا اواخر دوره فیصل در اوایل دهه هفتاد برمی‌گردد. در این زمان ابن سعود برای اداره حرمین شریفین و حکومت و وارد کردن مظاهر تمدن جدید غرب به انجام اصلاحاتی اجتماعی و اقتصادی و مذهبی دست زد و با گردن زدن گروهی از رؤسای جمعیت بنیادگرای اخوان که مخالف این تجدید نظرها بودند و بریدن دست تعدادی از رؤسا و علمای وهابیت و کارهایی از این قبیل بسیاری از اصول و احکام آیین وهابیت را تعطیل و یا تعدیل کرد و ضرورت پذیرش بسیاری از امور و مسائل زندگی جدید را به آنها تحمیل کرد (موثقی، ۱۳۸۹: ۷۵). با این حال، دشمنی تمام‌نشدنی آنان با اسلام شیعی یکی از موانع جدی در شکل‌گیری ذهنیت و هویت مشترک میان عربستان و ایران است.

ذهنیت جایگزینی^۱: پس از پیروزی انقلاب اسلامی، آمریکا یکی از متحدان ویژه و یکی از مناطق استراتژیک نفوذی خود را از دست داد. از این روی، عربستان به عنوان جایگزینی جدی برای ایران خود را مطرح کرد. پس از این بود که عربستان رفته‌رفته به یکی از متحدان استراتژیک آمریکا در منطقه تبدیل شد. این اتحاد بگونه‌ای بود که سیاست‌های نفتی عربستان از سوی آمریکا تعیین شد و با آنکه این کشور از اعضای اپیک به‌شمار می‌رفت، یک تنه و بر اساس خواست آمریکا اقدام به کاهش یا افزایش تولید نفت می‌نمود (Sanati, 2013). این پیوستگی و هماهنگی با آمریکا درحالی است که رابطه ایران و آمریکا پس از انقلاب اسلامی به تیرگی گرایید. به سخن دیگر، حضور و نفوذ یکی از کشورهای ناهمسو با جمهوری اسلامی ایران در عربستان، سبب شد تا ذهنیت و ارزش‌های مشترک میان ایران و عربستان از هم بگسلد و دیوار بی‌اعتمادی میان این دو روز به روز بلندتر شود.

بحران سوریه: جنگ داخلی سوریه نیز یکی از عواملی است که تنش در روابط تهران و ریاض را بیش از پیش شدت بخشید. حمایت علنی عربستان از مخالفان دولت بشار اسد و تجهیز مالی و تسلیحاتی آنان به گونه‌ای بود که توان تخریب و اقدامات تروریستی آنان افزایش یافت.

1. Alternative Subjection

از سوی دیگر، حمایت آشکار عربستان از مخالفان بشار اسد در شورای کشورهای عرب خلیج فارس و متقاعد کردن دولت‌های اروپایی و آمریکا برای تحت فشار قرار دادن بشار اسد و حمایت همه‌جانبه از مخالفان آن، تعارض رویکردهای ایران و عربستان را بیش از هر زمان دیگری هویدا ساخت. دولت بشار اسد به دلیل دشمنی با اسرائیل و تشکیل محور مقاومت در کنار لبنان، یکی از پایگاه‌های استراتژیک ایران به شمار می‌آید و به همین دلیل و نیز پیشینه روابط جمهوری اسلامی ایران با دولت حافظ اسد، سبب شده است تا ایران بر خلاف عربستان از دولت بشار اسد حمایت کند. این تعارض و ضدیت رویکرد در قبال بحران سوریه، سبب شد تا سه شاخص هنجار، ذهنیت و هویت مشترک برای برقرار شدن یک رابطه دیپلماتیک و دوستانه میان ایران و عربستان ناممکن شود. علاوه بر این، عربستان از میان همه مخالفان بشار اسد، بر روی گروه تندرو و سلفی وابسته به القاعده انگشت گذاشت و حمایت‌های نرم‌افزاری و سخت‌افزاری خود را بیشتر متوجه این گروه کرد (Mourtada and Barnard, 2013). از آنجا که این گروه بنیادگرا با اسلام شیعی دشمنی و ناسازی سرسختی دارد، می‌توان پی برد که حمایت ویژه عربستان از این تندروها برای مقابله با نفوذ ایران در منطقه بوده است.

ناهنجاری ایدئولوژیک در سیاست خارجی: سیاست خارجی ایران و عربستان دارای تضادها و مناقشات فراوانی است. از یک سو، عربستان به شدت سیاست‌گرایی به آمریکا و مسامحه در برابر اقدامات اسرائیل دارد و از سوی دیگر، از این سیاست‌ها در جهت منزوی و منفعل کردن هر چه بیشتر ایران بهره می‌گیرد. پس از تحریم‌های نفتی ایران، عربستان همواره از اقدامات تحریمی حمایت قاطع کرده است و حتی آمریکا را به اتخاذ سیاست‌های جنگ‌طلبانه علیه ایران تشویق کرده است (Tarek, 2007). در این میان، عربستان هم به دنبال فروش بیشتر نفت خود و جایگزین شدن به جای ایران در فروش نفت است و هم می‌خواهد که با بدست آوردن حمایت‌های آمریکا، بنیادگرایی خود را در داخل و خارج پی بگیرد. روی هم رفته، عربستان نیز اصول و اهداف خاصی را در ترسیم سیاست خارجی خود مد نظر دارد که عبارت اند از:

- ۱- رهبری سیاسی جهان اسلام به ویژه کشورهای عربی؛
- ۲- وحدت جهان عرب و جلب حمایت‌های آنان در جهت منافع خود؛
- ۳- تبلیغ مذهب وهابی و دعوت به آن؛
- ۴- جلوگیری از انتشار و گسترش انقلاب اسلامی و حفظ وضع موجود در منطقه؛

۵- متعادل کردن پدیده‌های تندروی منطقه و جهان اسلام (شجاع، ۱۳۸۹: ۴۱).

با توجه به اهداف تعریف شده دو کشور ایران و عربستان، مشخص می‌شود که روابط دو کشور بر تقابل و رقابت استوار شده است. افزون بر این، تفاوت در نوع نگاه دو کشور به غرب نیز ماهیتی ایدئولوژیکی دارد. انقلاب ایران فرآیندی ستیزه‌جویانه با غرب داشت که فارغ از علل و ریشه‌های آن، جریان‌های حاکم بر نظام بین‌الملل را در قطب غرب نفی می‌کرد و بنابراین نمی‌توانست در همان اوان، همچون عربستان غرب را جذب نماید. با رویکرد غرب‌گرایی عربستان، آمریکا نیز در مقابل اقدامات این چینی عربستان و همچنین تأمین نفت از این کشور، همواره امنیت عربستان را تضمین کرده است. وجود این تفکر باعث شده است، به رغم حاکم شدن هر جریان فکری در آمریکا، این کشور از طرح مسائل اختلاف‌برانگیز در رابطه با عربستان به منظور تأمین نفت خود چشم‌پوشی کند و عربستان نیز تلاش می‌کند با هر عنصری در آمریکا همخوانی داشته باشد تا امنیت خود را تأمین نماید. در مواقع بحرانی نیز دو کشور با درک اهمیت این پیوند، بحران را با یکدیگر پشت سر گذرانده‌اند (برزگر، ۱۳۸۳: ۲۱۲).

مناقشه با تاریخ: عربستان با بهانه‌های مختلف، همواره از ادعاهای امارات متحده عربی در مورد جزایر ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک حمایت کرده است و گهگاه با حالتی قاطعانه، ایران را به تصرف این سه جزیره متهم نموده است. عربستان با وجود مدارک و شواهد تاریخی بسیار در مورد مالکیت و تعلق سه جزیره به ایران و نیز اسناد خدشه‌ناپذیر درباره نام خلیج فارس، همواره به تاریخ‌سازی و حمایت از ادعاهای امارات متحده عربی مبادرت ورزیده است و برای تطمیع سازمان‌های بین‌المللی برای استفاده از عنوان جعلی «خلیج» و یا «خلیج عرب» از هیچ کوششی فروگذار نبوده است. این مداخله تا حدی است که شاهزاده نیف، در جلسه وزرای کشورهای شورای همکاری خلیج فارس ایران را به اشغال جزایر سه‌گانه ایرانی ابوموسی و تنب‌ها و دخالت در بحرین متهم کرد (روزنامه‌ی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۱/۹/۲۸).

تروریسم بنیادگرایانه: بنیادگرایی اسلامی^۱ به شکل تازه آن اصطلاحی است که «جان فاستر دالاس»،^۲ وزیر امور خارجه وقت آمریکا در پی شکست دولت‌های بریتانیا و فرانسه در بحران کانال سوئز در ۱۹۵۶ به کار برد که گویای پیدایش گونه‌ای نگرانی در میان کشورهای غربی بود

1. Islamic Fundamentalism
2. John Foster Dulles

(Beverly, 2005: 30). حمایت عربستان از بنیادگرایان اسلامی، با آغاز پروژه طالبان‌نیم و با همکاری سرویس‌های امنیتی و جاسوسی آمریکا شکلی رسمی به خود گرفت. آمریکا در سایه منافع خود و ضدیت با کمونیسم اقدام به تشکیل این جریان تندرو و تروریستی در افغانستان نمود. این همکاری مقدمه‌ای بود تا بر اساس آن، آمریکا از حمایت‌های عربستان از تندروان اسلامی و تروریسم چشم‌پوشد و علناً دست عربستان را برای اقدامات بنیادگرایانه و ضد بشری باز بگذارد. جنگ خلیج فارس و حضور نیروهای غربی به رهبری آمریکا در خلیج فارس به بهانه سرکوب صدام حسین و ایجاد پایگاه‌های نظامی در کشورهای اسلامی و به‌یژه در عربستان، بنیادگرایی اسلامی را وارد مرحله‌ای تازه کرد (اسدی و غلامی، ۱۳۹۰: ۵۳). چنین حمایت‌علنی از سلفی‌گری و تروریسم زمانی آشکارتر و بحث‌برانگیزتر می‌شود که بدانیم دامنه فعالیت‌های عربستان به داخل ایران نیز کشیده است و این کشور از جریان‌های تندرو و مسلح موجود در بلوچستان پاکستان حمایت می‌کند. این جریان سلفی- وهابی که با موجودیتی به نام «جندالله» دست به وحشیانه‌ترین اقدامات تروریستی در داخل خاک ایران زد، یکی از مجراهای تغذیه‌ای خود را از عربستان سعودی دریافت می‌کرد.

چالش ژئوپلیتیکی: با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان ادعان داشت که فقدان زمینه‌های مشترک هنجاری، ذهنی و هویتی میان عربستان و ایران، سبب شده است تا این کشور به چالش ژئوپلیتیکی علیه ایران دست زند؛ به این معنی که سیاست‌های خارجی عربستان در راستای منفعل و منزوی کردن سیاست خارجی ایران است. عربستان با استفاده از توانمندی‌ها و ظرفیت‌های جغرافیایی خود در پی کنار زدن ایران از منطقه و جانشین شدن به جای آن است. عربستان دو حوزه بسیار مهم را در همین راستا پی گرفته است؛

(۱) ذهنیت‌سازی منفی از پرونده هسته‌ای ایران؛

(۲) بی‌نیاز کردن بازار جهانی نفت به نفت ایران،

پراکنش جو سازی منفی و هراسناک از ایران به وسیله عربستان درباره پرونده هسته‌ای ایران تا حدی است که عربستان از اقدامات گروه ۵+۱ ابراز نارضایتی شدید کرد و ترکی بن فیصل، رئیس سابق سازمان اطلاعات عربستان سعودی، خواستار تبدیل گروه ۱+۵ به گروه ۲+۵ شده است (وبسایت فارسی بی بی سی، شهریور ۱۳۹۱).

فرهنگ ناهمگن: «به یاری فرهنگ، انسان‌ها به هم وابسته و نزدیک می‌شوند و با مشترکات ذهنی که زائیده همین فرهنگ است، ملت به وجود می‌آید که پیوندگاه اشتراکی

آنها است» (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۱: ۱۳۱). به وجود آمدن زمینه‌هایی برای عدم پیدایش ذهنیت، هنجار و انگاره مشترک در میان ایران و عربستان، سبب شده است تا این دو کشور از لحاظ فرهنگی نیز هرگونه امکان همگرایی میان این دو کشور در زمینه روابط میان دو دولت از میان برود. فرهنگ ایران و عربستان از دو جنبه مهم و اساسی دارای تفاوت و ناهمگرایی شدیدی است؛

۱) فرهنگ سیاسی - فرهنگ اجتماعی

ایران دارای غنا و پیشینه فرهنگی در طول تاریخ است و همواره به عنوان یک فرهنگ جریان‌ساز و تأثیرگذار در منطقه مطرح بوده است. با بروز انقلاب اسلامی و حاکمیت اسلام سیاسی شیعه در ایران، ناسازی فرهنگی عربستان با ایران بیش از پیش افزون یافت. پیش از انقلاب نیز عربستان دارای سیاست‌های تند و وهابی‌گرایی سرسختی بود و با ایران که پیشینه مردمان آن را شیعیان تشکیل می‌دادند، احساس ناهمگونی و تضاد می‌کرد. از این گذشته، وجود گرایش‌های پان عربیسم در میان حاکمان آل سعود و برجسته کردن افراطی قوم عرب به عنوان یک آرمان وجودی، سبب شده است تا ناخودآگاه ایران و فرهنگ ایرانی به عنوان یک رقیب تلقی شود. به عبارت دیگر، «جنگ سرد فرهنگی میان ایران و عربستان از دیرباز ریشه دواینده است» (Sanati, 2013) و به یکی از عوامل تأثیرگذار در عدم تشکیل هویت مشترک و پیدایش تنش و تناقض میان این دو کشور تبدیل شده است.

نتیجه

ایران و عربستان سعودی با توجه به ظرفیت‌ها و ویژگی‌های خود، دو کشور مهم و تعیین کننده در منطقه محسوب می‌شوند که به دلایل گوناگونی سبب تنش مداوم در روابط این دو کشور شده است. این دو کشور، تقریباً از دهه ۱۹۵۰ به این سو، یکدیگر را به عنوان یک رقیب در نظر گرفته‌اند. رقابت ایران و عربستان، زمینه گسترده‌ای را دربرمی‌گیرد؛ رقابت در خلیج فارس، خاورمیانه، جهان اسلام و عرصه بین‌الملل. رابطه ایران و عربستان از زمان تأسیس عربستان سعودی فراز و فرودی از رقابت‌های مسالمت‌آمیز تا خصومت و قطع رابطه را تجربه کرده است. کشور عربستان سعودی که مدتی پس از روی کار آمدن رضاشاه در ایران بنیاد نهاده شد، در آغاز رابطه تنش‌آلودی با ایران نداشت و به سبب نوپدید بودن حاکمیت در ریاض، بیشتر مشی همگرایی را پیگیری می‌کرد. رفته رفته، اما، با تثبیت قدرت و حاکمیت در عربستان، دولت مردان ریاض به دنبال گسترش حوزه نفوذ و

پراکنش ایدئولوژی خود در منطقه برآمدند. چنین موضعی، با توجه به آنکه ایران در زمان پهلوی دوم خود را ژاندارم منطقه می‌دانست و دارای «هویت شیعی» بود، نوعی تقابل و تضاد را گریزناپذیر می‌نمود. با رخداد انقلاب اسلامی ایران و پُررنگ‌تر شدن هویت شیعی، زمینه برای تقابل بیشتر و اصطکاک قدرت میان ایران و عربستان، بیش از پیش فراهم شد. با این حال، در کنار عوامل عینی و ملموس، باید به شماری از عوامل فرهنگی و معرفتی نیز اشاره کرد که سد راه ارتباط مستحکم میان تهران-ریاض شده است و دیوار بی‌اعتمادی میان آنها را با سرعتی فزاینده، بلند و بلندتر کرده است. بر پایه نظریه سازه‌نگاری، می‌توان گفت که فقدان ارزش‌ها، هنجارها، قواعد، هویت و انگاره‌های مشترک میان این دو کشور نیز از جمله عوامل بسیار مهم در شکل نگرفتن رابطه استوار میان ایران و عربستان است. به‌طور خلاصه و بر اساس نظریه سازه‌نگاری می‌توان گفت که مهمترین عوامل در تنش میان رابطه ایران و عربستان از قرار زیر است:

- ۱- فرهنگ سیاسی حاکم بر عربستان با فرهنگ سیاسی ایران دارای ناهمگونی و تضاد شدیدی است (Omayma, 2007).
- ۲- فرهنگ اجتماعی ایران دارای پیشینه تاریخی قوی و اثبات شده‌ای است که با فرهنگ اجتماعی عربستان که در آن هنوز عنصر دولت-ملت نضج نیافته است، تعارض شدیدی دارد.
- ۳- ایدئولوژی حاکمیت در ایران به دلیل تأکید بر اسلام شیعی با آرمان سیاسی عربستان که بر وهابیت تأکید می‌کند، تجانس ندارد و حتی این دو ایدئولوژی در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند.
- ۴- برخورد ناشایست عربستان با حجاج ایرانی سبب شده است تا ذهنیت جمعی ایرانیان نسبت به این کشور خدشه‌دار شود.
- ۵- دفاع عربستان از پان‌عریسم و زنده کردن تنش‌های قبیله‌ای عرب و عجم، نوعی کوشش برای ایجاد و ساخت «هویت متضاد» است تا ایران را به مثابه‌ی یک رقیب و یک «غیر خودی» تضعیف کند.
- ۶- هنجارهای حاکم بر سیاست خارجی عربستان، تعارض شدیدی با هنجارهای ایران دارد. این تعارض تا بدان حد است که عربستان حتی از اختلاف ایران با سایر کشورها (همانند امارات بر سر جزایر سه‌گانه و نیز غرب بر سر پرونده هسته‌ای) نیز در جهت تشدید این تعارض سود می‌جوید.
- ۷- فقدان در هویت، هنجار و انگاره مشترک سبب شده است تا فرهنگ مشترک نیز میان این دو بازیگر سیاسی پدید نیاید و هرچند در برهه‌ای از زمان، روابط تهران-ریاض به ثبات نسبی رسیده است، اما فقدان فرهنگ مشترک نتوانسته است یک رابطه دیرپای را شکل دهد.

۸- در کنار عوامل فرهنگی و معرفتی، باید به عوامل عینی و مشخصات ژئوپلیتیکی این دو کشور نیز اشاره کرد که مانع از همسویی و همراستایی این دو کشور برای برقراری ارتباط دوستانه می‌شود. از میان این عوامل می‌توان به رقابت در چارچوب قدرت، پیوستگی ژئوپلیتیک، حوزه‌های نفوذ مشترک (همان عراق، سوریه، لبنان و...)، رابطه با آمریکا و اسرائیل، بازار نفت، پرونده هسته‌ای ایران، رقابت ژئوپلیتیکی دو کشور و غیره اشاره کرد.

منابع

الف) فارسی

- آقایی، سید داوود، (۱۳۶۸)، *سیاست و حکومت در عربستان سعودی*، تهران، نشر کتاب سیاسی.
- آقایی، سید داوود، احمدیان، حسن، (۱۳۸۹)، «روابط جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی؛ چالش‌های بنیادین و امکانات پیش رو»، فصلنامه‌ی سیاست، دوره‌ی ۴۰، شماره‌ی ۳.
- احمدی، حمید، (۱۳۸)، *روابط ایران و عربستان در سده بیستم*، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- اخوان کاظمی، بهرام، (۱۳۷۹)، «واگرایی‌ها و همگرایی‌ها در روابط ایران و عربستان»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال هفتم، شماره ۲.
- اسدی، علی، غلامی، طهمورث، (۱۳۹۰)، «واکاوی بنیادگرایی اسلامی در خاورمیانه»، مجله سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۸۳.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی، (۱۳۸۱)، *فرهنگ و شبه فرهنگ*، تهران، نشر یزدان.
- آشتی، نصرت‌الله، (۱۳۹۱)، *ساختار حکومت عربستان سعودی*، انتشارات وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- بحرانی، مرتضی، (۱۳۸۱)، *جنبش‌های سیاسی - اجتماعی بحرین*، تهران، مؤسسه‌ی مطالعات اندیشه‌سازان نور.
- برزگر، کیهان، (۱۳۸۲)، «تعاملات سیاسی ایران - عربستان پس از یازدهم سپتامبر»، فصلنامه‌ی راهبرد، بهار ۱۳۸۲، شماره‌ی ۱.
- روزنامه‌ی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۱/۹/۲۸.
- شجاع، مرتضی، (۱۳۸۸)، «رقابت‌های منطقه‌ای ایران و عربستان و موازنه‌ی نیروها در خاورمیانه»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره‌ی ۲۳۹ تا ۲۴۰.
- شفیعی، نوذر، رضایی، فاطمه، (۱۳۹۱)، «نقد و ارزیابی نظریه‌ی سازه‌نگاری»، مجله علمی تخصصی پژوهش‌های سیاسی، سال اول، شماره چهارم.
- عزتی، عزت‌الله، (۱۳۹۰)، *ژئواستراتژی*، چاپ نهم، تهران، انتشارات سمت.
- مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، (۱۳۷۹)، *اسناد روابط ایران و عربستان سعودی (۱۳۰۴ - ۱۳۵۷ ه.ش)*، به کوشش علی محقق، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- مشیرزاده، حمیرا، (۱۳۹۰)، *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، چاپ ششم، تهران: سمت.
- موثقی، سید احمد، (۱۳۸۹)، *جنبش‌های اسلامی معاصر*، تهران، انتشارات سمت.

- میرحیدر، دره، (۱۳۹۱)، *میانی جغرافیای سیاسی*، چاپ دوازدهم، تهران، انتشارات سمت.
- هادیان، ناصر، (۱۳۸۲)، «سازمانگاری: از روابط بین‌الملل تا سیاست خارجی»، فصلنامه سیاست خارجی، سال هفدهم، شماره ۴.
- وبسایت فارسی بی.بی.سی، شهریور (۱۳۹۱)؛ عربستان و پرونده‌ی هسته‌ای ایران، قابل دسترسی در: www.bbc.co.uk/2Fpersian%2Ftopics%2Firan_nuclear

ب) انگلیسی

- Ackerman, H.. (2013). "Symptoms of Cold Warfare between Saudi Arabia and Iran: Part 1 of 3", *Journalism and Political Science* 16. No.17.
- Alvandi, R., (2012), "Nixon, Kissinger, and the Shah: the Origins of Iranian primacy in the Persian Gulf", *Diplomatic history*, 36 (2).
- Beverley, M.E, (2005), *Islamic Fundamentalism since 2945*, New York, Routledge.
- Ekhtiari. A.R.. Hasnita B.. Samsu K.. and Gholipour Fereidouni. H.. (2013). "The Haii and Iran's Foreign Policv towards Saudi Arabia", *Journal of Asian and African Studies* 46 (678). Retrieved 22 August 2013.
- Encyclopædia, Britannica, (2012), Online, s. v. "Wahhabi", Accessed September 28, 2012, <http://www.britannica.com/EBchecked/topic/634039/Wahhabi>.
- Guffey, R., A. (2009), "Saudi-Iranian Relations Since the fall of Saddam", *Rivalry, Cooperation and Implications for U.S.A Policies*, *Middle East Journal*, No.4, Vo1.61.
- Hania M., and Barnard, A, (2013), "Jihadists and Secular Activists Clash in Syria", January 26, 2013. <http://www.nytimes.com/2013/01/27/world/middleeast/syria-war-developments.html?pagewanted=1&r=2&>
- Lupovici, A., (2009), *Constructivism Methods: a Plea and Manifesto*, British International Studies Association.
- Lustick, I., (2013), *Saudi Arabia and American Oil: A Geopolitical Perspective*, BDP Global Leadership Summit, Philadelphia, U.S.A <http://www.bdpinternational.com/wp/wp-content/uploads/Saudi-Arabia-and-American-Oil.pdf>
- Omayma, A. (2007), *The Shia-Sunni Divide: Myths and Reality*, *al-Ahram Weekly*, 1-7, March 2007.
- Philpott, D. (2001), *Revolutions in Sovereignty: How Ideas Shaped Modern International Relations*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Sanati, R. (2013). *The Saudi Oil War on Iran*. *The National Interest*, Retrieved 12 August 2013.
- Sciolino, E. (2001). "U.S. Pondering Saudis' Vulnerability", *The New York Times* (Washington), Retrieved 12 August 2013. <http://www.nytimes.com/2001/11/04/world/a-nation-challenged-ally-s-future-us-pondering-saudis-vulnerability.html>.
- Tarek A. (2007). "Saudi Arabia Warns Against Attack on Iran Over Nuclear Issue" *Bloomberg*, 2007: <http://www.bloomberg.com/apps/news?pid=newsarchive&sid=ac1VCSyQnRm0&refer=home>.
- Wallerstein, I. (2012), "The Geopolitics of Arab Turmoil", *Al Jazeera Centre for Studies*, 27 September 2012

- Weber, C. (2001), *International Relations Theory*, London and New York: Rutledge.
- Wendt, A. (1999), *Social theory of International Politics*, Cambridge: Cambridge University press.
- Wendt, A. (1994), "Collective Identity Formation and the International State", *American Political Science Review*, pp. 76-88.
- Wynbrandt, J., and Gerges, F. A. (2010), *A Brief History of Saudi Arabia*, Oxford University Press
- Zehfuss, M. (2001), "Constructivism and Identity, a Dangerous Liaison", *European Journal of International Relations*, Vol. 7. No.3, pp. 315-348.